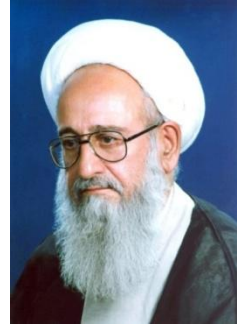


نام مجله: پژوهشهای قرآنی (شماره ۹ - ۱۰)

ویژه تفسیر المیزان، بهار و تابستان ۱۳۷۶



گفت و گو با استاد دکتر محمد صادقی

\* نخستین سؤال این است که علامه طباطبایی چه نقطه عطفهای فکری را در تفسیر به وجود آوردند و در چه محورهایی نوآوری داشتند، یا به تکمیل روشها و نگرشهای پیشین پرداختند؟

**آیت الله صادقی:** نقاط عطف فکری به وجود آمده از تفسیر المیزان در یک نقطه مختصر می شود که روی هم رفته نظر علامه در این تفسیر - چنانکه خودشان در مقدمه آن فرموده اند - توجه دادن به معانی اصیل قرآنی است که حتی المقدور مقاصد الهی را بدون تأثیرپذیری از افکار پیشینیان و نظرات این و آن، در دسترس محققان و همگان نهاده اند. که تمامی نقاط عطف تفسیری را در طول تاریخ، تحت الشعاع این نقطه درخشان نهاده و معانی ناب و دست نخورده را حتی الامکان نمودار فرموده اند، و افکار قرآن پژوهان را از اختلاف نظرات دیگران رها کرده، همه را در نقطه دلالت قرآن ثبت و ضبط کردند و حریت معانی قرآن را جایگزین اسارتها کرده و صراطی مستقیم در فهم معانی وحی پیش پای پویندگان حق نهاده اند.

**الف:** در محورهای فلسفی، عرفانی، علمی، اخلاقی، اجتماعی، ادبی و احیاناً فقهی سهم ابداعی داشته اند و قرآن را تا اندازه ای چشمگیر، از جموده های گذشته رها کرده، افکار و دقتها را در فهم هرچه بیشتر معانی نامتناهی قرآن به حرکت درآورده اند.

**ب:** در مقوله های حکمت الهی و معرفت دینی و مسائل اجتماعی بویژه، سهم چشمگیری در تکمیل و تکامل متدها و نگرشهای گذشته داشته اند و در جمع، آرزوی بیکران قرآن پژوهان را برای نخستین

بار در روش تفاسیر غیر معصومان ، با برداشت از روش اصیل معصومان در خور امکان به منصهٔ بروز و ظهور درآورده ، افکار را از جمود برگفته‌های پیشینیان آزاد ساخته‌اند .

المیزان در بالاترین سطح تعقلی و علمی مورد درک و فهم است و موانع شناخت آن از یک نظر ، درونی است ؛ زیرا روش بی سابقه‌ای در پیش دارد و از نظر دیگری برونی است که نوعاً مقدّمات فهم این گونه تفسیر کمیاب هستند . در حقیقت ، هم قالب و شیوهٔ خود تفسیر بی نظیر است و هم آمادگی قرآن پژوهان ، آن چنان نیست که مانند سایر تفاسیر بتوانند به مقاصد عالی آن پی ببرند ؛ **گلستانی است با نهالهای جدید** که بایستی با نگاهی تازه بررسی شود .

**\* آیا روش تفسیری علّمه طباطبایی در المیزان اصالت دارد ، یا در حاشیّ تفاسیر دیگر است؟**

**آیت الله صادقی :** کار مرحوم استاد طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان ، جمع بین هر دو عنوان است . هم حاشیه است ، هم تأسیس . حاشیه است ، نسبت به روش رسول الله (ص) و ائمّه معصومین (ع) که آن بزرگواران روششان در تفسیر قرآن ، تفسیر قرآن به قرآن بوده است ، گرچه این روش در طول تاریخ اسلامی به تدریج ضعیف شده است ، ولی روش آن بزرگواران کلاً تفسیر قرآن به قرآن بوده ، همچنان که از تفاسیرشان پیداست و روش مرحوم علّامه در حاشیّ آن روش است ، نمی‌گوییم توضیح آن روش است ، تبلور آن روش است و دنبال کردن آن روش است .

کسانی که توجّه به جریان تفسیر صحیح ندارند ، گمان می‌کنند ابداع است ، خیر ابداع نیست . بنا بر این چون در طول تاریخ اسلامی خیلی کم و کم رنگ ، تفسیری به نظر می‌رسد که تفسیر قرآن به قرآن باشد ؛ از جمله می‌توان **تفسیر ده جلدی حقایق التّوئیل سیّد شریف رضی** را یاد کرد که تفسیر قرآن به قرآن است . ولی به راستی نظیر آن را پیدا نمی‌کنیم که تفسیر قرآن به قرآن باشد .

و بعد از حدود چهارده قرن و بعد از مرحوم سیّد شریف رضی ، مفسرّی را در شیعه و اهل سنّت سراغ نداریم که به راستی تفسیر قرآن به قرآن داشته باشد . بنا بر این می‌شود در پاسخ سؤال شما بگوییم : در حاشیه روشهای دیگر نیست ، بلکه در حاشیه روشهای عصمت است .

در بعد دوم ، ابداع است ، برای اینکه این روش ، به طور کلی در تاریخ اسلامی به فراموشی سپرده شده بود . بنا بر این روش تفسیری ایشان ، احیاء روش تفسیری مقام مقدّس عصمت است و البتّ نیامند تبلور و تداوم است و مطلق نیست . البتّ محور کار ایشان مطلق است ؛ یعنی تفسیر قرآن بقرآن ، تفسیر مطلق است ، و لکن چون نویسنده مطلق نیست ، احیاناً اشتباهاتی دارد یا به جهت قصور یا تقصیر که از جمله این اشتباهات ، غرق شدن در افکار حوزوی است ، چه تفسیری و چه غیرتفسیری ، ولی به مقدار بسیار زیادی ، شاید نود و چند درصد ، ایشان خود را از افکار و نظرات مفسرین آزاد کردند .

\* مرحوم علامه طباطبایی درک ویژه ای از آیات داشتند ، که در پرتو آن درک ، به نوعی به متون یک آیه در فهم دیگر آیات دست پیدا کردند . دریافت شما از این شیوه تفسیری چیست و تعریف این شیوه تفسیری چگونه است ؟

**آیت الله صادقی :** شیوه علامه در مبدأ اصلی اش ، تفسیر قرآن به قرآن است در متن و در اصل ، و تفسیر قرآن به سرتّ است در حاشیه .

مطلبی که باید گفت و علامه به این مطلب نظر دارند ، همان گونه که خدا در الوهیت و ربوبیتش نیازمند به غیر نیست ، کتابش نیز در دلالت بر آنچه مراد است ، نیازمند به غیر نیست ؛ یعنی آنچه را خداوند از آیات قرآن اراده فرموده است ، یا از خود آن آیات با دقّت و تدبیر به دست می آید ، یا از آیات دیگر که در موضوع آن آیات بحث می کند ، فهمیده می شود و اصلاً در دلالات قرآنی که از آیات قرآن اراده شده ، هیچ گونه نیازی به هیچ کتابی و به هیچ سرتّی و به هیچ روایتی نیست . البتّ حدّ زیادی علامه این کار را کردند ، نه به طور مطلق ، تا اندازه زیادی این روش را پیمودند که تا حدّ امکان ، مطالب و مرادات آیات را از آیاتی که نظیر این آیه است ، به دست بیاورند ، مگر در بعضی موارد که البتّ مقتضای عدم عصمت ایشان و عدم عصمت دیگران است .

همچنین باید توجه داشت که وضع روایاتی که به عنوان تفسیر قرآن است ، وضع تبیینی نیست ، اصولاً ما در زمینه قرآن مفسر نداریم ، بلکه مستفسر داریم . برای چه ؟ مفسر یعنی تبیین کننده ، آیا بیانی از بیان قرآن واضح تر هست ؟ هرگز نیست ، بلکه قرآن تبیان است ، برهان است ، نور است ، « ... وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا . » ( کهف ، ۱ / ۱۸ ) در همه ابعاد ، قرآن فوق همه مراحل اعجاز همه انبیاست و از جمله در بعد

دلالتی ، در این بعد ، قرآن سهل است و ممتنع ؛ سهل است از نظر دلالتی و ممتنع است در بعد تأویلات و حقایق که مربوط به معصومین است .

درست است که در المیزان و در سایر کتبی که تفسیر قرآن به قرآن است ، روایات بسیاری آورده شده ، ولی به عنوان تبیین نیست ، یا به عنوان بیان مصداق است ، یا به عنوان جری است و یا به عنوان تصدیق است . یا مصداق اجلی است ، یا مصداق ادنی است و یا مصداق متوسط است .

و فی الجمله چون بیشتر مردمی که مراجعه به قرآن دارند ، احاطه موضوعی و تسلسلی در قرآن ندارند ، کسی که مفسر قرآن است ، بحق با احاطه تسلسلی و احاطه موضوعی ، می تواند قرآن را با قرآن تبیین کند . مفسر ، قرآن را با خود قرآن ، تبیین می کند .

منتهی تبیین قرآن با قرآن ، گاه در بعثت عصمت است که از رسول الله (ص) و ائمه (ع) است و گاهی در بعد تالی تلو عصمت و مادون عصمت است . اگر تبیین قرآن با قرآن در بعد عصمت باشد ، عصمت روی عصمت است و نور علی نور . عصمت اول ، خود قرآن است و عصمت دوم ، کسی که قرآن را با قرآن تبیین کند . اگر مادون عصمت باشد ، هر چه فعلیّت و دقت و جدّیّت بیشتر باشد ، این قرب به حالت عصمت پیدا می کند ، یعنی در یک بعد که مبدأ و محور است که تفسیر قرآن به قرآن است عصمت است و در بعد دیگر که برداشتها فرق می کند ، هر چه این برداشتها دقیق تر و نزدیک تر به مرادات قرآنی و ارتباط آیات باشد ، اطلاقش و عدم اشتباهش بیشتر است و هر چه مانند سایر مفسرین ، غرق در افکار مفسرین باشد ، اشتباهش بدون تردید زیادتر است .

بنا بر این در یک کلمه ، تفسیر قرآن به قرآن به طور مطلق کافی است و حتی رسول خدا و ائمه (ع) هم قرآن را با قرآن تفسیر کرده اند ، منتهی تفسیر آنها به جهت اینکه احاطه شان بر قرآن ، احاطه مطلق است ، تسلسلاً و موضوعاً خطا ندارد ، ولی تفسیر دیگران دارای خطاست ، زیرا دقت‌هایی که دارند ، دارای درجات گوناگون است .

\* غیر معصومین چگونه می توانند این احاطه را حاصل کنند ؟

**آیت الله صادقی :** سؤال خوبی است . احاطه ، گاه در بعد اوّل معنای آیه است . این در غیر معصومین هم امکان دارد ، چنانکه ما این کار را کرده ایم . گاه ، احاطه در بطون قرآن است . بطون قرآن دو گونه هستند . گاه بطن قرآنی است که از ظاهر آیه استفاده می‌شود ، به فرمایش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه :

( ان کتاب الله على أربعة أشياء : على العبارة والاشارة و اللطائف و الحقائق ، فالعبارة للعوام ، و الاشارة للخواص ، و اللطائف للاولياء ، و الحقائق للانبياء . )

بنا بر این ، عبارت و اشاره و لطائف و حقایق در اختصاص مقام عصمت است ، امّا به جز حقایق ، مانند تأویلات آیات که از خود الفاظ در نمی‌آید ، بویژه حروف مقطّعه قرآن که دلالت ندارند ، فقط رمز است و رمز تلگرافی بین خدا و پیغمبر است در بعد اوّل ، و میان خدا و ائمّه (ع) ، در بعد الهامی دوم . بنا بر این چون در الفاظ حروف مقطّعه قرآن ، راه دلالتی مسدود است و راه قراردادی وحی است ، مخصوص به ارباب وحی خواهد بود ، ولی در مآدون حقایق که مربوط به انبیاء و معصومین (ع) است ، دیگران نیز می‌توانند ؛ یعنی بشر غیر معصوم ، امکان دارد که اضافه بر عبارات ، لطائف و اشارات قرآن را به طور صد درصد به دست آورد . ولی این به دست آوردن صد درصد ، حتّی در بعد الفاظ ، چه رسد به اشارات و لطائف ، منوط به یک سلب و یک ایجاب است .

**سلب ؛** یعنی افکار مفسرین را از مغز خالی کردن و **ایجاب ؛** یعنی توجّه به قرآن کردن ، با عینکی که رنگ ندارد ، لغت ، منطق ، فلسفه و همّه مبانی علمی را از قرآن گرفتن ، چه در مرحله مقدّمه و چه در مرحله نتیجه .

بنا بر این ، این امکان برای دیگران هست ، ولی بسیار اندک ، برای اینکه بیشتر مفسرین در افکار حوزوی غرق‌اند . اگر خودشان را از این غرق شدن نجات دهند ، صد درصد هر سه بعد قرآن را می‌فهمند ، فقط بعد چهارم ، بعد خارج از دلالت است و مربوط به وحی است و وحی هم به غیر معصومین نمی‌شود . بنا بر این ، اینکه من نفی کردم به این جهت است .

علاوه بر آن ، نوعاً مردم از این سه بعد هم خالی هستند ، حتّی از بعد اوّل هم خالی هستند ؛ یعنی از بعد دلالتی لفظی قرآنی به وضع موضوعی نیز خالی اند . حتّی مفسرین از بعد اوّل قرآنی ، یعنی بعد دلالتی قرآنی به گونه وضع موضوعی نوعاً خالی اند .

بنا بر این ، بیانات ائمّه (ع) تبیین چیزی است که از خود قرآن روشن می شود و وظیفه ماست که از خود قرآن استفاده کنیم ؛ مثلاً « فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ ... » ، ( زخرف ، ۴۳ / ۴۳ ) یا « وَالَّذِينَ يَمَسُكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ . » ، ( اعراف ، ۱۷۰ / ۷ ) تمسک که در این آیه آمده به معنی تمسک به کتاب برای فهم اشاره است ؛ یا مثلاً « ... خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... » ، ( انعام ، ۱ / ۶ و ... ) سموات ، چند آسمان است ، معلوم نیست . آیات دیگر که سموات سبع معرفی کرده ، بر پاسخ این معنی دلالت دارد . پس آیه ، مفسر آیات است .

من مدعی هستم که حتی یک آیه ( البقاغیر از آیات مفاتیح سور و حروف رمزی ) در قرآن نیست که نشود آن را از خودش فهمید ، تا چه رسد به دیگر آیات ، حتی آیات متشابه . آیات متشابه قرآن ، دو گونه هستند ، یک دسته آیات تشابه دارند و با آیه محکم فهمیده می شوند . و یک دسته عمیق تر که خود آیه متشابه را با خود آن آیه می فهمیم ، اگر دقت زیاد کنیم .

لذا در نظر معصومین یک آیه متشابه وجود ندارد ، ولی بسیاری هستند که تمسک به قرآن دارند ، و آیات محکومات هم برایشان متشابه است و بر حسب روایت ( المتشابه ما اشتبه علمه علی جاهله ) . معنی تشابه غیر از اشتباه است . تشابه این نیست که دلالت ندارد . خیر ، دلالت دارد ، ولی الفاظی هستند که به طور مشترک استعمال می شوند . برای خالق و مخلوق استعمال می شوند و الفاظی هستند که تنها در باره خالق استعمال می شوند و الفاظی مختصّ مخلوق هستند . در الفاظی که مختصّ به خالق هستند ، تشابهی وجود ندارد . در الفاظی که مختصّ به مخلوق هستند ، تشابهی وجود ندارد . در الفاظی که مشترک الاستعمال است ، تشابه وجود دارد ؛ مانند « وَجَاءَ رَبُّكَ ... » ، ( فجر ، ۲۲ / ۸۹ ) و ( يَدُ اللَّهِ ) در آئ « ... يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ... » ، ( فتح ، ۱۰ / ۴۸ ) یدالله تشابه دارد ، با ید بیضاء چه باید کرد ، بعد به قرینه خود ( الله ) که ید جسمانی ندارد ، ید را تجرید کنیم از جسمانی بودن . بنا براین با تجرید معانی الفاظ مشترکه الاستعمال در خلق از خالق و در خالق از خلق ، تشابه تبدیل به احکام می شود ؛ یعنی با این حساب ، یک آئ متشابه در قرآن نخواهیم داشت .

\* در مباحث علوم قرآنی که خواص می فهمند ، آیا می توان عوام را در جریان این گونه مطالب قرار داد ؟

آیت الله صادقی : مردم در برابر فهمیدن و تفهم المیزان سه دسته اند :

**یک دسته** که مفسرین نیستند و افکار تفسیری عمیق ندارند . اینها اگر نظراتی راجع به معانی آیات دارند ، همان نظرات معمولی است که از تفسیرهای معمولی و از خبرها و از مفسرین شنیده‌اند ، آنها درکی از میزان نخواهند داشت و اگر داشته باشند ، ممکن است اعتراض کنند .

**دستف دوم ؛** مفسرین هستند که آنها نیز دو دسته‌اند ، یک دسته مفسرین معمولی هستند . اینها هم به حالت استعجاب به مثل میزان نگاه می‌کنند ، چون در میزان افکار فلسفی ، عرفانی ، اجتماعی ، اخلاقی ، عقیدتی و منطقی بر خلاف بیشتر مفسران فراوان است و اینها هم که تفسیرشان تفسیر معمولی است ، چه آنها که تفسیر نوشته‌اند ، چه آنها که تفسیر می‌خوانند و اهل تفسیرند ، ولی با مذاق علّامه درست آشنا نیستند ، آنها هم تعجب می‌کنند ، ولی تعجبشان کم‌تر از تعجب دستف اول است .

**دستف سوم ؛** شاگردان علّامه هستند که خود من هم افتخار شاگردی ایشان را داشتم و هفت سال در درس ایشان بودم . منتهی شاگردان علّامه هم باز دو دسته‌اند ، برخی از شاگردان ، به خوبی علّامه را درک کرده‌اند و حالت نفی و اثبات به خود گرفته‌اند ، حالت نفی افکار مفسرین گذشته از شیعه و اهل سرت و حالت اثبات افکار ایشان را ، اینها خوب می‌توانند بفهمند ، لکن اینها که حالت نفی و اثبات را گرفتند ، گاه مانند شاگردان شیخ طوسی هستند که به تعبیر مرحوم آقای بروجردی اینها مقلد هستند . مرحوم شیخ طوسی هزار شاگرد داشت ، ولی از بس شیخ طوسی عظمت داشت ، شاگردان او در عین اینکه مجتهد بودند ، جرأت نمی‌کردند بر خلاف نظر شیخ طوسی فتوا بدهند . یک دسته از شاگردان علّامه این گونه‌اند .

دستف دیگر از شاگردان علّامه ، خوب روش علّامه را می‌فهمند ، ولی از مقلدین نیستند ؛ یعنی حالت تکاملی و تبلوری دارند . البتدر بعضی نظرات علّامه نظر دارند و در بسیاری موارد نظر ندارند ؛ یعنی اینکه بیشتر نظرات علّامه را در غیر ابعاد فلسفی قبول می‌کنند ، ولی نظرات علّامه را در ابعاد فلسفی چندان قبول ندارند ، چرا ؟ برای اینکه نظرات فلسفی علّامه با اینکه فلسفی معتزلی است که بهترین فلسفه تاریخ اسلامی است ، در عین حال به مقتضای فیلسوف بودن ، در بعضی موارد ناخودآگاه تحمیل برقرآن شده ، مثلاً مانند روح و محورهای دیگر.

بنا بر این ، فهم روش علّامه در اختصاص گروه خاصی است که این گروه خاص نیز دو بخش هستند ، شاگردان مضلل علّامه و شاگردان منفصل علّامه .

شاگردان مضل که در درس شرکت کردند ، یا شاگردان منفصل که از افکار ایشان استفاده درست کردند ، یا اینکه به طور مقلد هستند که همه آنچه را علامه فرموده است ، غیرقابل تغییر می دانند .

گاه درست دریافت کرده اند و درست تر دریافت کرده اند . چون درست تر دریافت کرده اند ، همان روش علامه را می پیمایند و از آنجا که روش علامه ، روش ابداعی و تکاملی است ، در تکامل و تداوم این روش ، نظرات خاصی دارند که برخلاف نظرات علامه است ، البتّ این موارد بسیار اندک است .

**\* جایگاه تفسیرالمیزان را در میان اهل سنّت و شیعه چگونه می بینید ، و تا چه میزان پذیرفته شده یا ردّ شده است ؟**

**آیت الله صادقی :** المیزان ، هم جایگاه قوی در میان شیعه دارد و هم در میان اهل سنّت ، حتی مقالاتی در ریاض و کویت و ... راجع به المیزان و الفرقان نوشته اند و به هر دو اعتراض دارند ، ولی هر دو را هم احترام کردند ؛ یعنی المیزان تفسیری است که در طول تاریخ ابداع کرده و انفجار در افکار تفسیری ایجاد کرده ، به گونه ای که هم اکنون در حوزه های اهل سنّت قابل پذیرش است و یکی از ارکان مهمّ تفسیر شیعی در میان اهل سنّت تفسیر المیزان است که من در مکّه و مدینه و لبنان و سوریه و جاهای دیگر مشاهده کردم .

**\* دیدگاههای اهل تسنّن را در باره تفسیرالمیزان چگونه می بینید ؟**

**آیت الله صادقی :** اهل تسنّن ، آنها که آزاد اندیش هستند ، نسبت به تفسیرالمیزان خیلی متقاعدند و مجذوب اند . امّا آنها که اسیر فکر می کنند ، با المیزان مخالف هستند . کسانی از اهل تسنّن که با آنها گفت و گو می شد ، در جاهای مختلف ، در دانشگاهها ، در جلساتی که داشتیم ، روی المیزان حساب خیلی عالی باز می کردند ؛ یعنی المیزان را بعضی از تفسیر فخررازی قوی تر می دانند ، در حالی که تفسیر فخررازی قوی ترین تفسیر در میان سرّهاست . البتّ از نظر تعبیر عربی خیلی قوی نیست ، ولی از نظر معنی و محتوی در نظر اهل تسنّن بسیار قوی است و از میان همّه تفاسیر شیعه ، از جمله تفسیرهایی که مورد نظر اهل تسنّن است ، تفسیرالمیزان است ؛ یعنی ریشه ای که در میان اهل سنّت پیدا کرده شاید کم تر از شیعه نباشد .



\* تفسیرالمیزان ، با توجّه با اینکه در صدر تفاسیر قرار گرفته ، با چه دشواریها و کاستیها و لغزشهایی رو به روست و منشأ این دشواریها و کاستیها چیست ؟ و آیا مطالبی هست که خود علّامه در جاهای دیگر بر خلاف مبنای تفسیری خود بیان کرده باشند و معتقد به آن نباشند ؟

**آیت الله صادقی :** آن گونه که من تحقیق کرده‌ام از درس ایشان و هم از کتب ایشان ، ایشان در تفسیر از کسی تقلید نداشتند ؛ یعنی آنچه را که به نظرشان درست و ثابت رسیده است ، آن را می‌دادند کرده‌اند ، منتهی احياناً تهافت در تفسیر هست ، در بعضی موارد اثبات کردند و در جای دیگر احياناً نفی کردند ، یا در یاد ایشان نبوده یا توجّه نداشتند ، و لکن این موارد خیلی کم است .

اما پاسخ اینکه آیا مطلبی هست که ایشان نوشته باشند و خودشان معتقد نباشند ، خیر ، ظاهراً نیست ، صددرصد تا آنجایی که ایشان توجّه داشتند ، غفلت نبوده است . آنچه را که در نظرشان بوده ، نوشتند و آنچه را نوشتند ، ممکن نیست که برخلاف نظر خودشان باشد . اما درباره دشواریهای تفسیر ، صعوبت این تفسیر از چند جهت است :

**اول :** از جهت تعبیر که تعبیر عربی خالص نیست .

**دوم :** چون لغات علمی به کار رفته ، بنا براین عربیهای عادی نمی‌توانند بفهمند و یا فهم آن برای ایشان مشکل است .

**سوم :** چون روش تفسیری ایشان برخلاف روشهای تفسیری معمول است ، فراگیری آن مشکل است ، هرچند عبارت ساده شود ، بلی عبارت بسیار ساده عربی آورده می‌شود ، و لکن چون مطالب بر خلاف تفاسیر دیگر است ، تلقّی‌اش قابل تأمل است و به اشکال برخورد می‌کند .

به عبارت دیگر ، تنها دشواری المیزان در دو بعد درونی و بیرونی است ، بعد درونی آن ، نادیده گرفتن تمامی نظرات علمی است ، در برابر صراحت و یا ظهور مستقرّ قرآنی ، که از خود بی خود شدن و تنها نظر مستقیم ببعینک بی رنگ و نگرش بی شائبه داشتن به آیات قرآنی بر مبنای دلالت لغوی و ادبی قرآنی است .

بعد برونی آن ، برخورد با افکار دیگران است که با شهرتها و اجماعاتی بر خلاف دلالت قرآنی در طول تاریخ اسلامی مواجه شده و در اثر آن نظرات اصیل قرآنی مورد تهمت قرار می‌گیرد و نه تنها غیرمفسرین ، بلکه مفسرین نیز دچار چنان خیالاتی هستند .

درست است که احیاناً لغزشهای فلسفی - عرفانی و احیاناً فقهی در المیزان دیده می‌شود ؛ مثلاً در تفسیر آیات روح بر مبنای روح فلسفی ، روح را مجرد دانسته و یا مجرداتی غیر از خدا قائل شده است ، و یا در آئ « ... وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ ... » ، ( انعام ، ۱۴۱ / ۶ ) که بر مبنای گفٹ فقیهان و نویسندگان آیات الاحکام ؛ فرموده است ، چون این آیه مکی است و زکات حکم مدنی است ، بنا بر این مراد از حقّ یوم الحصاد ، زکات نیست تا برخلاف مشهور شامل زیتون و انار باشد .

حال آنکه « ... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ... » ، ( مؤمنون ، ۲۳ / ۱۴ ) روح را ساخته شده از بدن می‌داند و نیز آیاتی که خلق انسان را از خاک و نطفه می‌داند ، و چون اساس انسانیت انسان از روح است ، پس روح هم از تراب و از نطفه است ، وانگهی موجود مجرد نیازی به خالق ندارد .

درباره زکات بیشتر آیاتش مکی است ، خود زیتون و رمان که در آئ مکی ذکر شده است ، دلیلی است بر عدم انحصار زکات در نه چیز مشهور .

در قضیة خلود در آتش است که از نظرات فلاسفه تبعیّت شده که گفته اند ( نهایت ندارد ) و حال آنکه مقتضای صریح آیاتی از قرآن و دلیل عقلی و عدل این است که « وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ... » ، ( شوری ، ۴۲ / ۴۰ ) برابری گناه و جزا ، مقتضای عدل الهی است و چون گناه هر چه باشد محدود است ، عذاب آن نیز محدود خواهد بود ، و مانند این گونه اشتباهات که در تفسیر الفرقان به تفصیل یادآوری شده است .

در عین حال ، اشتباهات تفسیری در المیزان بسیار کم تر از سایر تفاسیر اسلامی است ؛ زیرا مبنا و روشش معصوم است ، گرچه ناخودآگاه و احیاناً خودآگاه تحمیلاتی بر بعضی آیات شده که این نیز به علّت حاکمیت افکار فلسفی بشری و افکار حوزوی بوده است .

\* چنانچه بعضی در عمل به راحتی نتوانند از میزان استفاده کنند ، بویژه عرب زبانها ، آیا وظیفه‌ای برای بازگردن این مطالب و افکار به شکل جدید بر عهدهٔ مجامع علمی و تفسیری شیعه احساس می‌شود ؟

**آیت الله صادقی :** بر عهدهٔ مفسرین شیعه است که این روش تفسیری میزان را ادامه بدهند ، با تجدید نظر در آن جهاتی که مانع از عمومی بودن تفسیر است ، بعضی لغات عربی صد درصد بشود و مطالب واضح‌تر بیان شود و توضیح بیشتر داده شود ، در عین اینکه عمق آن بیشتر توضیح داده شود ، تا اینکه جهانی شود و مرحوم علامه هم این تفسیر را برای این نوشتند که تا آخر همین تفسیر باشد و قابل تکمیل نباشد .

در جلد سی‌ام تفسیرالفرقان که بنده اول - پیش از جلد های دیگر - نوشتم ، ایشان تقریری مرقوم فرمودند و در آنجا تشویق کردند ، که در این سبک خسته نشوید و تداوم بدهید و حضوراً گاهی می فرمودند ، من از کوچک‌ترین افراد استفاده می‌کنم ، نظرشان این نبود که فقط منحصر به تفسیر من اسرت و بس ، بلکه هرکسی فکر قوی و جدید دارد ، از آن استفاده می‌کنم و منحصر در تفسیر من و نظر من نیست ، چنانکه بعضی مفسرین این گونه هستند ، که می‌گویند هر حرفی من می‌زنم ، همان است . نه خیر ، بلکه ایشان از نظر بحث و تألیف و تفسیر بر این نظر بودند که من به اینجا رسیدم و پس از این هرکس می‌تواند دنباله‌اش را بیاورد و ادامه بدهد . بنا بر این ، وظیفهٔ شیعه و مسلمانان این است که روش ( تفسیر القرآن بالقرآن ) را با حفظ جهات مثبت و ترک کاستیهای آن ادامه دهند .

\* آیا تفسیر الفرقان چنین ویژگیهایی را دارد ؟

**آیت الله صادقی :** ادعا نمی‌کنم ، شاید تفسیرالفرقان چنین کاری را کرده باشد ؛ یعنی درست است که در حاشیهٔ میزان است ، جز اینکه از نظر تأویل ، ظاهراً قوی‌ترین تأویل است و از نظر مباحث تفسیری مفصل‌تر است و شاید در مواردی عمیق‌تر باشد ، البتّه باز انحصار هم ندارد . شاید در آینده کسانی بیایند

و تفاسیری بنویسند که دنباله تفسیر رسول خدا و ائمه (ع) باشد که مبدأش در قرن چهارده ، علامه بزرگوار بودند ، و دیگران هم ادامه بدهند ان شاء الله ...

**\* تفسیر الفرقان تا چه اندازه از تفسیرالمیزان متأثر است ؟**

**آیت الله صادقی :** تأثر الفرقان تأثر مبدئی است ؛ یعنی فقط در تفسیر آیات به آیات ، امّا در جهات دیگر متأثر نیست ، مثلاً در المیزان ، چنانکه عرض کردم ، خواه ناخواه تحمیلات فلسفی هست ، ولی در الفرقان تحمیل فلسفی ، عرفانی ، فقهی ، منطقی ، ادبی ، علمی اصلاً نشده ؛ یعنی در نظر داشته‌ایم که هرگز تحمیل در آن نباشد ، البتّه معصوم نیستیم ، ولی نظر بر این بوده است .

به طور کلّی در فقه و اصول و فلسفه ، بنده نیم قرن بزرگ‌ترین فلاسفه را دیده‌ام ، مرحوم آقا میرزا احمد آشتیانی ، مرحوم علامه طباطبایی ، مرحوم رفیعی قزوینی ، مرحوم آقای خمینی ، درسشان را قویّ دیده‌ام ، ولی همه اینها مورد قبول من نبوده است و بر محور قرآن و برنامه ی تعویّی قرآن ، بسیاری از مبانی فلسفی را قبول ندارم . عرفان ، فلسفه ، فقه ، اصول ، ادبیّات ، اجتماعیات و اخلاقیّات ، این مبانی و اندیشه‌ها را که گاه انسان از آن تأثر پیدا می‌کند به طور کلّی نفی کردم و تا توانستم ، صاف به قرآن نگاه کردم ، لذا کم‌تر آیه‌ای پیدا می‌شود که اختلاف تفسیری با مفسّرین نداشته باشم و شاید با المیزان که به نظر من بهترین تفسیر در طول تاریخ است ، خیلی اختلاف داریم ، مخصوصاً در ( آئ ۶۶ سورة اعراف ) و در مباحث فقهی ایشان اصلاً وارد نشده اند . در مباحث فلسفی و منطقی اختلاف نظر ما با ایشان زیاد است و در مباحث سیاسی اختلاف کم است .

**\* میزان تأثیر علامه طباطبایی در مقام تفسیر ، از افکار فلسفی خودشان در چه حدّ است و آیا مورد تأیید است یا خیر؟**

**آیت الله صادقی :** علامه بزرگوار از بزرگ‌ترین فلاسفه بودند ، ولی با انصافی که ایشان به خ جرح داده‌اند ، خواسته‌اند تا حدّ امکان افکار فلسفی بر قرآن تحمیل نشود ، ولی در موارد اندکی ناخودآگاه این کار شده است .

مثلاً ایشان روح را مجرد می‌دانند و به آیات روح که می‌رسند ، این نظریه را بر قرآن تحمیل می‌کنند . در آئیه « ... قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ... » ، ( اسراء ، ۱۷ / ۸۵ ) روح از عالم امر است در مقابل عالم خلق . عالم خلق ، عالم مادّیات است و عالم امر جزء مجردات است . هنگامی که در تهران در خدمت آقای رفیعی درس شفا می‌خواندیم ، از ایشان سؤال کردم : چرا آقایان فلاسفه بر قرآن تحمیل می‌کنند ؟ گفتند : بله آنها اشتباه هم می‌کنند . گفتم : امر در لغت ، ایجاد مجرد نیست ؛ یعنی « ... كُلُّ شَيْءٍ خَلْقَنَاهُ ... » ، ( قمر ، ۵۴ / ۴۹ ) آیا روح شیء است ؟ گفتند : آری .

بنا بر این ، خلق منحصر به مادّیات نیست . پس مفسران از نظر لغت هم خطا می‌کنند و خطای لغوی در مفسرین و فلاسفه و عرفا و منطقیین و ادبا از نظر قرآنی بسیار زیاد است ، بعضی از آنها آن قدر واضح است که انسان تعجب می‌کند .

مثلاً در کلمه ( کراهت ) فقهاء همگی می‌گویند ، کراهت یعنی عملی که نه واجب است و نه حرام ، مرجوح است ، از نصوص قرآن استفاده می‌شود که کراهت ، حرمت است ؛ مثلاً در سوره اسراء « كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا . » ، ( اسراء ، ۱۷ / ۳۸ ) ( كُلُّ ذَلِكَ ) چیست ؟ می‌بینیم در آیه اموری مثل قتل نفس ، شرک به خدا ، زنا و ... محرمات را پیش از این آیه ذکر کرده است . مگر خدا لغت بلد نبوده ، چرا نفرموده حرام است و فرموده مکروه است ، ولی بنا بر اصطلاح فقهاء ، قتل نفس و شرک باللّه و ... تنها امر مرجوح باید باشد .

اطّلاعات لغوی قرآنی و اطّلاعات جملی قرآنی با روشهای اهل فقه فرق دارد و باید انسان خود را از این بندها رها سازد و فکرش را از همّه آنچه در حوزه است ، خالی کند و فقط لغت قرآن را با قرآن ، منطبق قرآن را با قرآن و فلسفه قرآن را با قرآن ، فقه قرآن را با قرآن ، همه‌اش را از قرآن به کمک قرآن بگیرد ، قرآن در حقیقت محور است .

یا مثلاً فقهاء در باب نکاح زانیه غیر سائله می‌گویند مکروه و مرجوح است . به آیه که می‌رسند می‌گویند : تحریم در آئیه « ... وَ حَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ . » ، ( نور ، ۲۴۷ / ۳ ) به معنی محرومیّت است و محرومیّت ، یا محرومیّت بتی و الزامی است که حرام است ، یا محرومیّت غیربتی است که مکروه است ، و در اینجا

تنها مکروه است ، حال آنکه خود (حُرْمَ) ، صریح در حرمت است ، معنی آیه را عوض می کنند ، (حُرْمَ ذَلِكَ) نصّ است ، برخلاف نص فتوی می دهند ، چرا ؛ چون شهرت است و اجماع است .

همان گونه که تفسیر المیزان انفجار است ، سخنان ما هم انفجار است ، چون شاگرد المیزان هستیم ، ما انفجارات فقهی داریم ، انفجارات فلسفی و عرفانی و منطقی داریم ، مخصوصاً در آئی سوره اعراف «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ...» ، (اعراف ، ۷ / ۱۷۲) در پاورقی این آیه ، در ده صفحه شصت و شش تناقض منطقی را ذکر کردیم . بنا براین منطقی که انسان را از خطا حفظ کرده است ، ۶۶ تناقض منطقی بین علما دارد ، پس باید به منطق قرآن مراجعه کنیم ، در فلسفه و منطق و هر چیز دیگر ، اگر به قرآن مراجعه کنیم ، قرآن کتاب وحی است و ما هرگز اشتباه نمی کنیم و اگر اشتباه کنیم ، کم است به اعتبار اینکه ما معصوم نیستیم .

اما اگر بنا باشد محورمان منطق ، فلسفه و عرفان بشری باشد ، این (خطأ علی خطأ) و «... ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ...» ، (نور ، ۲۴ / ۴۰) می باشد . آقای محمد رضا حکیمی مکتب تفکیک نوشتند یعنی این جدا آن جدا ، نه این ، نه آن ، در کنار آن من مکتب تناقض نوشتیم ؛ یعنی تناقض بین وحی و افکار بشری که در مقابل مکتب وحی موقعیت و جایگاهی ندارد .

\* در ادامه راهی که علّامه در المیزان بدان اصالت دادند ، وظیفه‌ای را که بر پویندگان راه علّامه لازم می - دانید چیست ؟

**آیت الله صادقی :** همان طور که بارها عرض کردم ، تفسیر قرآن به قرآن ، یعنی آیه را فقط با آیات معنی کردن . اگر از آراء ، روایات ، لغت و علوم استفاده می شود ، جنبه ابزاری و وسیله دارد ، آن هم باید ابزار معصوم باشد و ابزار غیر معصوم نباشد و این روش را که علّامه بزرگوار ابداع فرمودند ، باید ادامه بدهیم ؛ یعنی اکتفا نکنیم که علّامه در فلان مطلب چه فرمودند ، درست است که آیه را به آیه تفسیر کردند ، ولی نظرات ، قابل پیشرفت است ، باید دقت کنیم و دقت بیشتر کنیم شاید تکامل پیدا کند ، شاید تناقض پیدا کنیم ، شاید تأیید پیدا کنیم ، یا تأیید یا تناقض یا تکامل ، یعنی مبدئی که ایشان درست کردند ، این مبدأ را ما بگیریم و دنبال کنیم تا به تکامل برسد ، تا این تفسیر تالی تلو معصوم بشود و چنین چیزی ممکن است .

یعنی این اختلاف مفسرین ، اختلاف از نظر گنگ بودن قرآن نیست ، مثل چمشهایی است که کور است و خورشید را نمی بیند ، گاه چشم کم نور است و کم نور می بیند ، گاهی پرنور است ، پرنور می بیند ، خورشید تقصیری ندارد . قرآن نور است ، منتهی این نور را باید با نور دلالی خود قرآن و یا وسائلی که خود قرآن مقرر کرده ، در نظر بگیریم .

در حقیقت تفسیر قرآن به غیر روش موضوعی ، ممکن نیست . منتهی نخست باید تسلسلی شود و سپس موضوعی . تفسیر تسلسلی همان گونه که در المیزان است باید هم آن گونه باشد ؛ یعنی آیه ای را که می خواهیم در نظر بگیریم ، خود آیه را ، قبلش را ، بعدش را و همه آیات مربوط به آن را در نظر بگیریم ، تا مطلب کاملاً روشن باشد .

اگر کسی می خواهد تفسیر موضوعی بکند ، بدون نگاه تسلسلی غلط است ، برای اینکه در تفسیر موضوعی ، فرض کنید ، یک آیه را موضوع قرار می دهیم و بقیه را حاشیه . در آیه ای که موضوع قرار داده ایم ، موضوعی فکر می کنیم و در آیه حاشیه ، حاشیه ای می اندیشیم . قرآن که حاشیه نیست ، باید در همه آیات موضوعی فکر کرد ؛ یعنی در همه آیات به شکل موضوعی با در نظر گرفتن قبل و بعد و همه آیات فکر کرد . در آن صورت ، امکان تفسیر موضوعی هست ، که هیچ آیه ای از آیات را به معنای حاشیه شناسیم .

کسانی که تفسیر موضوعی نوشته اند یا می گویند ، دچار تناقضات و اشکالات زیادی هستند ، یک آیه را موضوع قرار می دهند و یک آیه را حاشیه . این آیه را که حاشیه قرار می دهند ، به عنوان حاشیه بدون نظر مستقل در آن فکر می کنند . بنا بر این خطا در می آید ، ولی اگر آن را به طور مستقل نگاه کنند ، به کاری فرق می کند . بنا بر این روش علامه بزرگوار روشی است که ما باید ادامه بدهیم ، ولی به شکل نظری و تکاملی و با کمال دقت که باید این کار ، به صورت گروهی انجام شود و کار فردی کافی نیست .

**\* یک مفسر چه زمینه ها و قابلیت هایی باید داشته باشد ، تا بتواند عهده دار این کار شود؟**

**آیت الله صادقی : اولاً لغت و اتقان در لغت ، نه تقلید در لغت ؛ یعنی مجتهد در لغت و ادبیات عمیق عربی شدن به عنوان ابزار اصلی ، منتهی همان لغت و ادب ، باید بر محور قرآن باشد ، چون ادب و لغت قرآن با ادب و لغت غیر قرآن اختلافاتی دارد .**

**پس از آن** البقاء منطق ، فلسفه ، عرفان ، فقه ، اصول ، فروع ، همه را باید وارد باشد ، منتهی نه با دید تحمیلی ، بلکه با دید ابزاری . اگر به عنوان فقیه نظر فقه را بر آیه تحمیلی حمل کند ، اگر تفسیر نکند ، بهتر است . بنا بر این اطلاع داشتن بر لغت و ادب قرآن بر مبنای قرآن ، اصلی ناگزیر است و اطلاع دوم ، آگاهی از علومی است که قرآن راجع به آن بحث می کند . قرآن راجع به همه علوم جسمانی ، مادی ، معنوی و ... بحث می کند . بنا بر این در همه علوم باید این شخص وارد باشد .

منتهی ورود در همه علوم معنایش این نیست که آن علوم را بر قرآن تحمیل کنیم ، بلکه آن علوم را ابزار نگرش به قرآن قرار بدهیم . اگر ابزار نگرش قرآن قرار بدهیم و نگرش قرآن نسبت به قرآن ، متنی باشد و نسبت به آن علوم ، ابزاری باشد ، این توفیق زیادی حاصل می کند و گر نه حالت تحمیلی پیدا می کند . مثل تفسیر طنطاوی ، که مجذوب علم شده ، این مجذوب علم شدن و محور قرار دادن علم ، قرآن را از محوریت می اندازد .

از چند حالت بیرون نیست . یا قرآن محور نیست و این یعنی قرآن را کنار گذاشتن ، یا قرآن محور است و به علم توجهی نمی شود ، این هم ناقص است ، یا قرآن محور اصلی و نخستین است و علم وسیله ؛ این خوب است و باید علم وسیله دید باشد ، منتهی محور و محک ما قرآن باشد ، علم ، بسیار وسیله دید خوبی است که تحمیلی هرگز نمی شود ، بلکه از آنجا که علم عنوان قانونی اش کم است و عنوان فرضیه و نظری دارد و حتی عنوان نظری آن نیز تکامل پذیر است ، بنا بر این باید علم را به درستی بنگرد و آن را منظر و عینک قرار بدهد برای دید آنچه را که قرآن می گوید .

مثلاً گفته می شود زمین متحرک است ، چون علم می گوید زمین متحرک است . بنا بر این به آیاتی که دلالت ندارد ، یا دلالت کمی دارد ، تحمیل می شود که این درست نیست ، بلکه این حرکت زمین را دیدگاه قرار بدهیم برای « **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ؟!** » ، (مرسلات ، ۷۷ / ۲۵) ، اگر بی خبر از علم باشد که می گوید زمین حرکت دارد ، در این آیه دچار تحوی می شود ، یا باید نظر بدهد و اگر نظر دهد ، برخلاف محسوس است ، ولی اگر با توجه به علم که می گوید زمین دارای گردش است ، به آیه « **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ؟!** » نظر کند به لغت ( کفات ) می رسد ، یعنی ( الطائر الذی یسیر فی الطیران سریعاً ) پرنده ای که سریع السیر است . بنا بر این معنای آیه چنین می شود : آیا زمین را پرنده ای سریع السیر قرار ندادیم ؟!



اگر به علم توجهی نشود ، آیه را نمی فهمیم و اگر به علم توجه کند ، انحصار به حرکات معمول و عادی می شود ، ولی اگر محور را آیه قرار بدهیم ؛ بر خلاف روایاتی است که متأسفانه رسیده است و بر خلاف نظرانی است که ( کفات ) را قبور اموات می داند و یا ساختمانهایی با برخی ویژگیها ، بلکه کفات یعنی پرندهای که سریع السیر است و يتقبض ما عليه . یک : سرعت سیر دارد و دیگر : آنچه را بر اوست و سرنشینهایی که دارد قبض می کند و نگاه می دارد . اکنون آیه این دو مطلب را می گوید که دنیایی از علم است . برخلاف قانون فیزیکی فرار از مرکز ، قانون فیزیکی فرار از مرکز می گوید ، چیزی که به سرعت حرکت می کند و اشیایی که روی آن هستند ، پرتاب می شوند ، ولی زمین کفات است . نمی گوید قبض ، نمی گوید سرعت ، بلکه هم قبض است و هم سرعت . در عین سرعت بسیاری که زمین در افلاک دارد ، زنده ها و مردگان را در خود ضبط می کند . که همان قاعده جاذبه است .

اینجا نه علم استقلالی داریم ، نه قرآن را منهای علم نگاه کرده ایم . بر پائین آنچه از ابن عباس روایت شده است که ( انّ للقرآن آیات متشابهات یفسرها الزّمان . ) ، ترقی علم و ترقی عقل ، قرآن را از تشابه بیرون می آورد .

البقرآن تشابه دلالی ندارد ، تشابه معنوی دارد ؛ یعنی دلالت می کند که زمین حرکت دارد و حال آنکه وقتی فخررازی به این آیه می رسد ، می گوید : محسوس است که زمین حرکت ندارد ، اگر زمین حرکت داشت ، انسان که از جایش به سوی بالا می پرد ، باید به جای دیگر برسد ، چون به جای دیگر نمی رسد ، پس زمین حرکت ندارد . او حس غیرمطلق را بر قرآن که مطلق است ، تحمیل کرده ، ولی اگر انسان به آئین کفات ، آئین ذلول و آئین مهاده توجه کند ، در می یابد که زمین حرکات بسیار سریع و منظم دارد و این حرکات ، به گونه ای نیستند که مطابق قانون فرار از مرکز از خودش فرار بدهند ، بلکه احیاء و امواتاً مفعول است .

در اینجا جامع البیان طبری می گوید ( کفّاتاً ) مفعول مطلق است . خیر ، مفعول مطلق نیست ، مفعول به است . ( کفت الطائر ) دو بعد دارد ، یک معنای لازم دارد ، که همان طیران است و یک معنی متعدی دارد که به معنای نگه داشتن و تقبض است . بنا بر این ، واژه مذکور ، هم لازم است در سرعت و هم متعدی است در معنای قبض . بنا بر این جامع البیان و مجمع البیان اشتباه کرده اند ، این دو مؤلف هر دو ادیب اند و

حال آنکه در عین ادیب بودن برخلاف ادب معنا کردند . طبرسی ، عرب نیست ، ولی از قوی ترین ادبای عرب است . با این حال در بعض موارد ، شرح رُسنا کرده است .

یا مثلاً در آئ ۴۱ سوره یس « **وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ .** » ، ( یس ، ۳۶ / ۴۱ ) منظور از فلک مشحون ، کشتی نوح است ، کسانی که زمان پیامبر بودند و مخاطب اوّل بودند ، خودشان در فلک مشحون نبودند ، تا چه رسد که ذریع ایشان باشند . در اینجا طبرسی بر خلاف ادب عربی می گوید : ( **ذُرِّيَّتَهُمْ** یعنی ؛ جلودهم ) بنا بر این ، لغوی ، فیلسوف ، عارف ، فقیه ، اصولی و ... اگر قرآن را در دلالت ، متن قرار ندهند ، دچار این اشکالات می شوند ، ولی اگر قرآن متن باشد و با ابزار علم و تفکّر بررسی شود ، البتّه موفقیت بسیار بسیار عالی خواهد بود .

**\* آیا قرآن جامع همّه علوم است یا در اصل قرآن جامع همّه علوم نیست . دیدگاه علامّه را در این باره چگونه استفاده کرده اید ؟**

**استاد دکتر صادقی :** در اینجا دو مطلب است ، یا این است که قرآن به صراحت یا به ظهور از همّه علوم بحث کرده باشد که این گونه نیست و علامّه چنین ادّعایی نمی تواند بکنند و قاعده کتاب هدایت هم همین است ؛ مثلاً گفته می شود در این داروخانه همه چیز هست ، این بدین معنی نیست که طلا و نقره هم هست ؛ زیرا داروخانه محلّ عرض داروست .

قرآن « ... **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ .** » ، ( بقره ، ۲ / ۲ ) است و آنچه را که مکلفین نیازمند به آن هستند ، هدایتی است که خودشان یا نمی توانند به آن برسند یا به صعوبت می رسند ، اما آنچه را که بشر می تواند به آن برسد چه آسان یا دشوار ، ضرورت ندارد که قرآن ذکر کند .

بنا بر این در بعد اوّل « ... **تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ ...** » ، ( نحل ، ۱۶ / ۸۹ ) بودن قرآن ، یعنی ( **لِكُلِّ شَيْءٍ** تحتاح هذه الامّة فى الهداية ) و این منحصر به وحی است . این **مطلب اوّل** است که علامّه هم قبول دارند .

**مطلب دوم ،** این است که در عین آنکه قرآن لازم نیست متکلف بیان علومى باشد که در راه هدایت زندگى بشر نیست ، با این حال ، اصول علوم تجربى را در خود دارد ؛ یعنی محوری است ، گاه ممکن است گفته شود درباره تمام مسائل شیمی ، فیزیک ، جبر ، لگاریتم توضیح می دهد . این چنین نیست . گاهی اصول و

محورها و محکها و نقطه آغازهای همه علوم را دارد ، این هست و نمونه های بسیاری داریم ؛ مانند مواردی که علامه در تفسیرالمیزان فرموده اند و ما هم در تفسیرالفرقان داریم .

در آئ « أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ . » ، ( طور ، ۵۲ / ۳۸ ) از آیه چیزی به دست نمی آید . ( سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ عَلَيْهِ ) که نیست ، ( يَسْتَمِعُونَ فِيهِ ) است . گاه بر نردبان می روند و استماع می کنند و گاه در نردبان ، پس فرستنده های صدا و سیما را از این آیه می توان استفاده کرد . چرا ؟ با این نکته لطیف که ( يَسْتَمِعُونَ فِيهِ ) آمده است ، نه ( يَسْتَمِعُونَ عَلَيْهِ ) . این راجع به وحی است ، می گوید : آیا آنها نردبانهایی دارند که در آن نردبانها حاصل وحی نوشته است ؟ بنا بر این وحی صدا دارد ، نردبان فرستنده دارد ، نردبان گیرنده دارد ، نردبان فرستنده در زمیره وحی است و نردبان گیرنده در گیرندگان وحی است . وقتی که وحی صدا دارد و نردبانهای فرستنده و گیرنده دارد ، غیر وحی به طریق اولی این گونه است . بنا بر این نردبانهای صدا و سیما از این آیه استفاده می شود .

و از این قبیل بسیار است و نظر مبارک علامه هم همین گونه است ، منتهی ایشان فقط مبادی مسرله را ذکر فرموده اند و بیش از این تشریح نکرده اند ؛ یعنی ظاهراً و باطناً و حتماً هیچ علمی از علوم مشکله نیست که دستیابی به آن دشوار یا ناممکن باشد و قرآن آن را ذکر نکرده باشد ، هر چند آن علم در راه هدایت بشر نباشد .

قرآن همه را ذکر کرده بدون تحمیل ، این مطلب به درستی با آیات قرآن مطابقت می کند .

از جمله مطالبی که خیلی باید روی آن توجّه شود ، لغت قرآن است و پس از آن ادب قرآن . مرحوم علامه بزرگوار رضوان الله تعالی علیه فرمودند : راجع به لغت قرآن ، مفردات راغب قریب به اعجاز کرده است ، ولی ما اکتفا به این مطلب نکردیم و بالاتر از مفردات قرار گرفتیم ؛ مفردات که در ده قرن پیش ، لغات قرآن را به حساب همان معانی که در زمان او داشته تنظیم کرده ، ما آن کار را ادامه دادیم . و اگر لغات قرآن ، بر اساس معیار و میزان دلالتی قرآن ، درست تبیین شود ، خیلی از ایرادات و شبهات و اشکالات بر طرف می شود .

به طور مثال ، کلمه ( ذَنْبٌ ) در آئ « إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ... » ، ( فتح ، ۴۸ / ۱ - ۲ ) از این جمله است . مفسرین در فهم این آیه مانده اند . پیغمبر که در

بالاترین مرتبۀ عصمت است ، چه گناهی بوده که خداوند با فتح مکه ، گناه قبل از فتح و بعد از فتح را بخشیده است .

پاسخ این است که ذنب ، گناه نیست . ذنب بر حسب دلالت لغوی قرآن ( کَلِّ مَا يَسْتَوْخِمُ عِقْبَاهُ ) است . آنچه عاقبتش بسیار وخیم است . ما دو عاقبت داریم ، یک عاقبت دنیوی داریم و یک عاقبت اخروی . اگر کار انسان اخروی باشد ، نوعاً عاقبت دنیوی آن وخیم است ، و اگر کار انسان کار تنها دنیوی باشد ، عاقبت اخروی آن وخیم است .

پس ذنب ، دو گونه است ، به یک معنی بالاترین طاعات و به یک معنی بدترین معاصی است . بدترین معاصی عاقبت اخرویش وخیم است .

طاعتی بزرگ ، مانند دعوت الی الله و رسالت الله و کتاب الله ، ذنب است ؛ یعنی با اینها مخالفت می شود و عاقبت دنیوی بسیار بسیار وخیم است . زدن ، کشتن ، تهمت زدن و اذیت کردن را به دنبال دارد . در این آیه کدام یک مراد است ؟ حدّافل ، آیه متشابه است ( **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** . ) در فتح مکه نازل شده است ، درباره ( **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ...** ) هم دلیل مقصّل و هم دلیل منفصل داریم بر اینکه منظور از این ذنب ، گناه نیست .

**ادله منفصله** ؛ آیاتی است که بیش از بیست آیه است و دلیل بر عصمت همه پیامبران از جمله خاتم النبیین است .

**و اما ادله مقصّله** ؛ اولاً باید دانست که اگر این ذنب گناه است ، یک گناه است ، به دلیل اینکه فرموده است : ( **مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ** ) ؛ یعنی از ابتدای رسالت تا فتح مکه و پس از آن تا زمان درگذشت پیامبر ، در همه این مدت باید یک ذنب انجام شده باشد و پیوسته آن را انجام داده باشد که اولاً ، چنین گناهی را شیطان هم انجام نداده است و ثانیاً ، اگر کسی گناهی انجام داده باشد ، جای تشویق نیست ، بلکه جای توبه و انابه است و جای تنبیه و عقوبت . اکنون خداوند می فرماید ، ما مکه را فتح کردیم و عاصمه توحید را به تو بازگرداندیم ، این نعمت بزرگ را به تو دادیم ، برای آنکه گناه تو را که پیش از این و از این پس انجام داده و می دهی ، ببخشیم . این بسیار نادرست است ؛ زیرا معنای آن چنین است که این گناه با توبه و انابه بخشوده نمی شود ، بلکه با فتح مکه که ما کرده ایم ، بخشوده می شود .

ما در تفسیر این آیه پنج دلیل آورده‌ایم که این ذنب ، ( ما یستوخم عقباه ) در آخرت ( گناه ) نیست ، بلکه ( ما یستوخم عقباه ) در دنیا است ؛ یعنی رسالت پیامبر و قرآن او و دعوت او همه یک گناه است که در طول رسالت ، چه پیش از فتح مکه و چه پس از آن ، از پیامبر سر زده است . اکنون این گناه ( غفر ) شده است .

**غفر چیست ؟** این کلمه از ( مَغْفَر ) گرفته می‌شود که به معنای کلاهی خود است . کلاهی خود ، برای انسان ، دو کار انجام می‌دهد . اول آنکه تیری به سر اصابت نکند . دوم آنکه اگر تیری خورده است ، دوباره نخورد . یا برای دفع است و یا برای رفع است .

این آیه به معنی این است که خداوند ، تو را در برابر عواقب آن کاری که خطرات بسیار زیادی را به دنبال داشت ، پوشش می‌دهد ، چه قبل از فتح مکه ، چه بعد از آن . قبل از فتح مکه جنگهای متوالی شب و روز و اذیتها و مسخره‌ها و ... همه اینها با فتح مکه رفع شد . غفر ( مَا تَقَدَّمَ ) با غفر ( مَا تَأَخَّرَ ) فرقی نمی‌کند . غفر ما تقدّم ، یعنی پیامبر که مکه را فتح کرد ، همه اذیتها غفر شد و رفع شد . آقای خمینی می‌فرمودند : ( من وقتی که انقلاب شد ، تمام اذیتها و مسخره‌ها که به من می‌کردند ، یادم رفت . )

اکنون پیغمبر بزرگوار که مکه را فتح کرد ، همه سختیهایی که بر اثر رسالت و دعوت ایشان ، تحقّق پیدا کرد ، مانند بیرون کردن از مکه و اذیت کردنها و ... همگی رفع شد .

و اما غفر ( مَا تَأَخَّرَ ) ، یعنی دفع ؛ یعنی پس از فتح مکه دیگر جنگی نخواهد بود و معارضه‌ای نخواهد شد . همه جزیره العرب ایمان آوردند . بنا بر این آیه را بر مبنای اصل لغت معنی کردیم ، اما آنچه در روایت آمده است که : ( مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ ، أَى مِنْ ذَنْبِ امَّتِكَ ) یعنی چه ؟ اگر امّت گناه کرده ، چرا نسبت به پیامبر می‌دهیم ، این بی‌ادبی نیست . و اگر گناه امّت است ، چه ارتباطی به پیامبر دارد . ثانیاً ، اگر گناه امّت است ، امّت پیغمبر باید گناه خود را با شفاعت ، استغفار و توبه برطرف کنند ، نه با فتح مکه ، فتح مکه چه ربطی با غفر دارد ؟

از این نمونه‌ها در قرآن فراوان است ؛ مثلاً قرآن ، لغاتی را ذکر می‌کند که در آن چند معنی است ، قرینه هم نمی‌آورد که کدام معنا مراد است . چه باید کرد ؟ آیا باید اختلاف کنیم ؟ مثلاً ( مَثَابَةٌ ) یعنی ملجأ

مستقراً ، موطناً و ... اختلاف نظر کنیم بین چهارده معنایی که در لغت است ؟ چرا چنین کنیم ؟ آیا قرآن فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین بیان نیست ؟

اگر قرآن چنین است ، بنا بر این اگر لفظی بگوییم که وسیع‌تر از معنا باشد ، غلط است ، اگر محدودتر از معنا باشد ، غلط است ، باید صددرصد مطابق با معنا باشد . اگر لفظی صد درصد نمایانگر معنی باشد ، این لفظ افصح و ابلغ است .

در آئ **« وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ... »** ، ( بقره ، ۲ / ۱۲۵ ) در لسان‌العرب ، چهارده معنا برای ( **مَثَابَةً** ) ذکر شده و هر معنایش عالمی از معرفت است ، عالمی از سیاست حجّ است ، این چهارده معنا همه‌اش که مراد نیست ، چنانکه مفسرین می‌گویند .

یا فرض کنید در آئ حیض ، **« وَ الْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ... »** ، ( بقره ، ۲ / ۲۲۸ ) می‌گویند ، قرء هم حیض است و هم طهر ، بعضی فقها می‌گویند : **ثلاثة قروء** به معنی سه حیض است ، بعضی می‌گویند : سه طهر است . در کتب آیات الاحکام نوشته‌اند ؛ آیه مجمل است و حال آنکه خداوند ، تنها یک آیه در این باره دارد . این یک آیه هم مجمل باشد ؟ علاوه برآنکه این آئ احکام است و آیات الاحکام همگی محکم هستند نه متشابه .

معنی آیه آن گونه که پنداشته نیست . اولاً اقراء نیست ، قروء است . قروء جمع کثرة است و اقراء ، جمع قاء . بنا بر این قروء ، بیشتر از سه قرء است و قرء ، هم حیض است و هم طهر ، هم سه طهر است و هم سه حیض . پس فتوا می‌دهیم ، **عدة زن سه طهر است و سه حیض** ، که برخلاف همه فتاواست ، پس **ثلاثة قروء** ، یعنی ( **ثلاثة حیضات و ثلاثة اطهار** ) و اگر مراد آیه حیض بود ، ( **ثلاثة حیضات** ) می‌آمد . و اگر مراد آیه طهر بود ( **ثلاثة اطهار** ) می‌آمد . پس هم سه طهر است و هم سه حیض متداخل ، طهر اول ، طهر غیرموقعه و سپس حیض و پس از آن طهر و ... بنا بر این فتوای آقایان ، مبنی بر اینکه در اول حیض سوم می‌تواند ازدواج کند ، غلط است ، **اولاً ؛ ازدواج در حیض چه معنی دارد ، ثانیاً ؛ این حیض سوم نیز جزء قروء است .**

بنا بر این ، اگر ما در لغت قرآن عمیقاً اتقان کنیم ، **نقطه اول موفقیت در فهم قرآن لغت است ، و پس از آن ادبیات .**

**نمونه دیگر:** ( جاء ) در عرف ، لازم است ، در قرآن ، هم لازم است و هم متعدی . در آئ « ... إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ . » ، ( یس ، ۳۶ / ۱۳ ) و ( اذ جاء المرسلون ) یا فرض کنید ، اگر فاعل ، مؤنث حقیقی بود ، گفته‌اند : فعل باید به صورت مؤنث آورده شود چه مقدم باشد چه مؤخر ، قرآن این گونه نیست . در آیه‌ای فرموده است : « وَقَالَ نِسْوَةٌ ... » ، ( یوسف ، ۱۲ / ۳۰ ) که ( قَالَ ) مذکر آمده است . پس جایز است که فعل مقدم بر مؤنث حقیقی ، مذکور باشد ، منتهی در اینجا رجحان لازم دارد ، چرا ؟ چون هردانگی این زنانی را می‌رساند که در مقابل ملکه مصر لب به اعتراض گشودند .

یا فرض کنید ، می‌گویند ضمیر ذوی‌العقول به غیر ذوی‌العقول بر نمی‌گردد ، ولی در آئ « ... وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ . » ، ( یس ، ۳۶ / ۴۰ ) ضمیر ( يَسْبَحُونَ ) ، بدون شک به ارض ، شمس ، قمر ... بر می‌گردد . پس از اینجا روشن می‌شود که ضمیر ذوی‌العقول را به غیر ذوی‌العقول هم می‌توان برگرداند ، به اعتبار آنکه کار ذوی‌العقول را می‌کنند ، زیرا حرکت شمس و قمر و ارض ، حرکت عاقلانه است ، بنا بر این قرآن از نظر ادب ، از نظر لغت و از هر جهت ، با افکار و نظرات مردم اختلاف داشته و متفاوت است . در این زمینه نمونه بسیار است ، که به همین مقدار اکتفا می‌کنیم .

#### \* میزان تا چه میزان بر پژوهشها و مطالعات قرآنی دیگران تأثیر داشته است ؟

**استاد دکتر صادقی :** تأثیرات مثبت میزان بر پژوهشگران حقیقی قرآن ، بسیار نمودار است که در تفاسیر پس از میزان به خوبی پیداست ، چنانکه در الفرقان مشاهده می‌شود ، و چنان روشی پیش از میزان ، از آرزوهای اصلی پژوهشگران قرآنی بوده است و هیچ تفسیری در طول تاریخ اسلامی آنان را اشباع نمی‌کرده ، مگر همین تفسیر قرآن به قرآن ، و این تفسیر در دهه های اخیر و در طول تاریخ تفسیر ، انفجاری است که سرچشمه اش خود قرآن و اهل بیت قرآن یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشند و تأثیرات این تفسیر در اشخاص پژوهشگر که نگرش درست و عمیق داشته‌اند ، مثبت بوده و در آنان که همچنان جامد و بی‌حرکت هستند و روش تقلیدی دارند ، منفی است .

#### \* گام‌های بعدی را در این مسیر چگونه می‌بینید ؟

**استاد دکتر صادقی :** از جمله گام‌های بعد از تفسیر میزان تفاسیری مانند الفرقان است ، که برمبنای تفسیر آیات به آیات در جنبه مثبتش و با حذف اقوال و بدون تحمیل نظرات فلسفی و ... و حذف روایات از متن

تفسیر و نگرش وسیع تر در مضامین آیات ، تفسیر آیات به آیات ، همچنان در حال تبلور و وسعت و پیشرفت خواهد بود ، و از باب ( الفضل لمن سبق ) این رشته اصیل ( نسبت به غیرمعصومین ) مرهون المیزان است که جرأت و موقعیت این گونه تفسیر را داشته و نمایان ساخته و در حقیقت تاریخ تفسیر را دگرگون نموده است .

**پایان مقاله**

\*\*\*\*\*